

مردم در فرایند توسعه*

مترجم: قدرت‌الله معمارزاده

محبوب‌الحق اهمیت مردم را در فرآیند توسعه مورد تأکید قرار می‌دهد. به گفته او تولید ناخالص ملی را می‌توان افزایش داد، اما هدف غایی توسعه، رفاه انسانهاست نه ارقام مربوط به تولید ناخالص ملی. او با طرح بُعد انسانی در فرآیند تعدیل (اقتصادی) و چالش پیش‌رو از بابت تحلیل‌های مفهومی و تصمیم‌های مربوط به سیاست‌گذاری، در باب آثار و نتایج برنامه‌ریزی اقتصادی، با فرض قرار گرفتن مردم در محور فرآیند توسعه، به کنگاش می‌پردازد.

عامل انسانی

دشوارترین کار در زندگی، کشف بدیهیات است. کشف قانون جاذبه با طرح این سؤال ساده که چرا سیب روبه پایین سقوط می‌کند و نه به طرف بالا، اندیشمندی‌های چون نیوتون را می‌طلبد. همچنین دانشمندی در حد اینشتین لازم بود تا این مفهوم را که زمان و مکان نسبی است و نه مطلق، مفهومی که به نظریه نسبیت انجامید، نشان دهد. و باز اقتصاددانی چون کینز^۱ باید کشف این معنی را می‌کرد که آنچه در سطح جزئی ("خرد") رفتار اقتصادی بخردانه تلقی می‌شود، ممکن است در سطح انبوه ("کلان") چندان بخردانه هم نباشد. مفهومی که در نظریه عمومی (اشتغال، بهره و پول) به اوج خود رسید. و بالاخره دولتمردی مانند چرچیل لازم بود تا رعد آسا بانگ برآورد که: "هیچ سرمایه‌گذاری‌ای عالیتر از رساندن شیر به کودکان نیست."



* Mahbub Ul Haq. "People in Development", Development, 1988:2/3-
Journal of SID.

۱. محبوب‌الحق وزیر برنامه‌ریزی پاکستان و رئیس سابق میزگرد شمال و جنوب SID است. این مقاله برگرفته از تحقیقی است که در ۱۴ آوریل ۱۹۸۸ به برنامه سخنرانی‌های یادبود پال هافمن (Paul Hoffman) که سازمان ملل متحد در نیویورک برگزار کرد، ارائه گردید.

2. John Maynard Keynes (۱۸۸۳-۱۹۴۶)

در پی دهه‌های بسیاری که در کار توسعه سپری شد، این واقعیت بدیهی را دگر باره کشف می‌کنیم که مردم، هم وسیله توسعه اقتصادی هستند و هم هدف آن. این واقعیت ساده غالباً "در ذهن ما رنگ می‌بازد زیرا به اندیشیدن در قالبهای انتزاعی و برحسب مجموعه‌ها و اعداد عادت کرده‌ایم. انسانها، که خوشبختانه سرسخت‌تر از آنند که به تجرید و انتزاع صرف گردن نهند، به راحتی به بوته فراموشی سپرده می‌شوند.

در اقتصاد هنگامی که در باره وسایل توسعه صحبت می‌کنیم، غالباً " سرمایه برای سرمایه‌گذاری^۱ را مد نظر داریم. در واقع سرمایه فیزیکی (فارغ از بسیاری عوامل دیگر تولید) صحنه را در انحصار گرفته است. با وجود این، سرمایه انسانی که وجه ممیزه حساس جوامع مختلف است، نه به صورت کمی اندازه‌گیری می‌شود و نه برحسب کیفیت و نه توجهی را که در خور آن است، جلب می‌کند. بسیاری جوامع به‌رغم برخورداری از سرمایه مالی وافر، از توسعه بازمانده‌اند. تجربه اخیر اوپک نمونه مناسبی از این مقوله است. در تحلیل این مسئله، انسانها و مهارت‌های بشری بود که تبدیل عواید عظیم و بادآورده کشورهای اوپک به وضعیت واقعی توسعه را غیرممکن ساخت. اگر معدودی از این گروه کشورها توانستند از طریق تبدیل منابع موقت خود به منابع درآمد دائم توسعه پیدا کنند، این دگرگونی، علاوه بر پساندازهای مالی، مستلزم ابتکار و سرمایه انسانی بود.

همچنین مشاهده کرده‌ایم که جوامع بسیاری با امکانات توسعه مشابهی از رهگذر مواهب طبیعی، به دلیل تفاوت‌هایی که از بابت قابلیت‌های انسانی داشتند، به شیوه‌های کاملاً متفاوتی توسعه یافته‌اند. مشکلات واقعی و مسیرهای متفاوت توسعه کشورهای آفریقا، آسیا و امریکای لاتین را تا حدود زیادی می‌توان در شعاع این واقعیت تبیین نمود. در همه موارد تفاوت اساسی از مهارت‌ها و توان کارآفرینی انسانی و نیز از نهادهای مسئول تدارک و پیشبرد این ویژگی‌ها ناشی گردیده است. مع‌هذا ما به عنوان کارشناسان امور اقتصادی فکر خود را عمدتاً با مسائلی مانند پساندازها و سرمایه‌گذاریها، صادرات و واردات، و البته از همه مهمتر، با آن مفهوم انتزاعی بسیار بی‌دغدغه، یعنی تولید ناخالص ملی^۲، مشغول ساخته‌ایم. چنانچه زمانی هم نقش انسانها را به عنوان وسایل توسعه بپذیریم، آنها را چیزی بیش از عناصر پسماند، محسوب نمی‌داریم.

فقدان زمینه شناخت مردم به عنوان هدف توسعه از این نیز عیانتر است. از طرح این سؤال که توسعه برای کیست و از نگرش به فرا سوی رشد تولید ناخالص ملی بیش از یک دهه نمی‌گذرد. برای نخستین بار - آن هم با اکراهی عجیب - به درک این معنی رسیده‌ایم که در بسیاری از جوامع، زندگی انسانها می‌تواند، به موازات افزایش تولید ناخالص ملی، حقیرتر شود. توجه به نیازهای اساسی بشری، تدوین نمودارهای تحلیلی در باب فقر و شرایط زیست ۴۰ درصد قشرهای زیرین جامعه را که فرآیند توسعه غالباً از کنارشان عبور کرده است، به تازگی آغاز کرده‌ایم.

با وجود این، در باب چگونگی یکپارچه کردن مردم در فرآیند توسعه، هم به عنوان وسیله و هم به

1. investment capital

2. gross national product (GNP)

عنوان هدف، بندرت تجزیه و تحلیل جامع و سازگاری به عمل آمده است. قرار دادن مردم در محور فرآیند توسعه چه آثار و نتایج ملموسی را برای برنامه‌ریزی اقتصادی در بر خواهد داشت؟ بگذارید سه نتیجه مشخص چنین شناخت شجاعانه‌ای از اهمیت عامل انسانی در توسعه اقتصادی را مورد بررسی قرار دهیم.

(۱) بُعد انسانی در برنامه‌ریزی توسعه

اکثر برنامه‌های توسعه، در صورتی که به جای تمرکز مطلق بر امر تولید مردم را مد نظر قرار دهند، شکلی بسیار متفاوت از آنچه اکنون دارند، پیدا خواهند کرد. در این صورت آنها حداقل دارای پنج ویژگی متمایز خواهند بود که در حال حاضر جای آنها در بسیاری از برنامه‌ها آشکارا خالی است.

(۱) برنامه‌ها با یک ترازنامه انسانی آغاز خواهند شد: منابع انسانی موجود در کشور چیست؛ میزان تحصیلات آنها چه قدر است؛ چه مهارت‌هایی وجود دارد؛ وضعیت توزیع نسبی درآمد چگونه است؛ حدود بیکاری و کم‌کاری تا کجاست؛ توزیع شهری - روستایی و سطح توسعه انسانی در مناطق مختلف از چه قرار است؛ گذر جمعیتی در چه وضعی است؛ نیروهای فرهنگی و اجتماعی برانگیزاننده مردم کدامند؛ ایدئولوژی جامعه و آرزوهای مردم چگونه است و، به کوتاه سخن، جامعه چه سان زندگی می‌کند و نفس می‌کشد. اولین فصل یک برنامه توسعه غالباً "مجموعه‌های کلان مربوط به تولید ناخالص ملی، پس‌اندازها و سرمایه‌گذارها و سایر احزای حسابهای درآمد ملی را بیان می‌دارد. به‌حای آن فصل اول برنامه باید موظفاً ترازنامه انسانی جامعه ارائه دهد. چگونه می‌توانیم برای مردم برنامه‌ریزی کنیم، در حالی که کار خود را با دانش ناقصی در باره آنها آغاز می‌کنیم؟ کمبود اطلاعات آماری را نمی‌توان در این رابطه بهانه قرار داد؛ شناخت اهمیت عامل انسانی، لزوماً سرمایه‌گذاری کافی برای تدوین ترازنامه‌هایی از بُعد انسانی را در پی خواهد داشت.

(۲) هدفهای برنامه می‌باید نخست برحسب نیازهای اساسی انسانی بیان شده و تنها در مرحله بعد به صورت هدفهای فیزیکی در ارتباط با تولید و مصرف ارائه شوند. این بدان معنی است که حداقل از بابت سطوح متوسط تغذیه، آموزش و پرورش، بهداشت، مسکن و حمل و نقل، هدفها به روشنی بازنموده خواهند شد. همچنین در باب اینکه نیازهای اساسی جامعه را با توجه درآمد سرانه فعلی و نسبت‌های پیش‌بینی شده رشد، در چه سطحی می‌توان برآورده ساخت، می‌باید بحث آزادی صورت گیرد. سپس هدفهای مربوط به نیازهای اساسی در متن برنامه‌ریزی تفصیلی برای تولید و مصرف گنجانده خواهد شد. به عبارت دیگر حرکت باید از هدف شروع شده به وسیله بینجامد و نه برعکس.

(۳) یکی از پیامدهای ضروری گنجاندن بُعد انسانی در برنامه‌ریزی توسعه آن است که هم هدفهای تولید و هم هدفهای توزیع می‌باید یکپارچه شده و از تأکید برابر برخوردار شوند. برنامه توسعه نه تنها آنچه را که باید تولید شود، بلکه شیوه‌های توزیع و سیاست‌های عینی به منظور حصول اطمینان از توزیع عادلانه تولیدات ملی را نیز می‌باید مشخص کند. نخست برای افزایش بهره‌زایی طبقات فقیر، بویژه کشاورزان و کارآفرینان خرده‌ها، برنامه‌های عمل و مکانیسم‌هایی برای رساندن خدمات لازم است. در ثانی چون در

بسیاری از حوام فقیر ایجاد فرصتهای اشتغال به میزان کافی، تنها وسیله مؤثر توزیع عادلانه است، برنامه ریزی اشتغال به موازات برنامه ریزی تولید، ضرورت دارد. البته تلفیق دلمشغولیهای مربوط به تولید و توزیع ضرورت توزیع محدود داراییهای تولیدی - چنانچه توزیع فعلی وضعی ناهنجار داشته باشد - و برقراری شبکه های تأمین اجتماعی برای فقیرترین بخشهای جامعه را نیز، مطرح می سازد.

(۴) استراتژی توسعه مردم تنها از طریق عدم تمرکز و بر مبنای مشارکت جامعه خودی^۱ و خود اتکایی می تواند کارساز باشد. نقض غرض خواهد بود که از یک طرف انسانها را هدف غایی برنامه ریزی اقتصادی اعلام کنند و از سوی دیگر آنها را از مشارکت کامل در برنامه ریزی برای خودشان محروم نمایند. بسیاری از کشورهای در حال توسعه در این زمینه دچار ابهامند. گاهی هدفهای توسعه انسانی قابل تحسینی در برنامه های ملی اتخاذ می گردد که طبعاً "راه به جایی نمی برند، زیرا کسانی که در نظر است از تحقق آنها منتفع شوند، در واقعیت کار برنامه ریزی و اجرا نقشی ندارند.

(۵) برنامه های توسعه می باید برای تجزیه و تحلیل عملکردشان دارای یک چارچوبه انسانی باشند. به منظور نظارت بر پیشرفت برنامه ها لازم است که یک رشته شاخصهای جامع تدوین گردد. علاوه بر نسبتهای رشد تولید ناخالص ملی، مسائل انسانی نیز بر حسب این که چه تعدادی از مردم به چه میزان از رشد دست یافته و سطوح سالانه فقر نسبی و مطلق به چه ترتیبی تغییر پیدا کرده است، باید در ارزیابیهای سالانه گنجانده شوند. در برخی کشورها ممکن است از بابت تولید ناخالص ملی رشدی حاصل نشده باشد، لکن با تشکیل سرمایه انسانی قابل توجه چشم انداز مساعدتری از جهت رشد به وجود آمده باشد. از این رو صرف سنجش رشد واقعی نمی تواند کاملاً "منصفانه باشد.

این پنج عنصر ضروری می باید در همه برنامه های اقتصادی کشورهای در حال توسعه وجود داشته باشد. در واقع تفصیل آنهاست که می باید بخش نخست برنامه را تشکیل دهد. حسابهای درآمد ملی قراردادی و هدفهای بخشی باید به بخش دوم برنامه انتقال یابد. تلاشهای معطوف به تلفیق بعد انسانی در برنامه ریزی توسعه، بدین ترتیب به اوج خود خواهد رسید.

چنانچه برنامه های توسعه به موازات این خطوط تنظیم یافته باشند، نه تنها ممکن است برای مردم با معنی تر باشند، بلکه مخاطبان برنامه ها ممکن است بالاخره به خواندن آنها تمایلی پیدا کنند. یکی از فایده های ضمنی این کار آن است که همه برنامه ها یکسان نخواهند بود، بلکه هر برنامه ای رنگ و بوی مردم و جامعه ای خاص را خواهد داشت و این خود می تواند در تعدیل خود بزرگ بینی مشاوران حرفه ای که از کشوری به کشور دیگر سفر کرده با فشار یک دگمه الکترونیک نسخه های برنامه ریزی تحویل می دهند، مؤثر افتد.

اینها اصلاحاتی فرعی نیستند بلکه دگرگونیهای کاملاً اساسی محسوب می شوند. در چند سال گذشته



نگارنده به عنوان وزیر برنامه ریزی پاکستان سعی بر آن داشته است که هفتمین برنامه پنجساله کشور (۱۹۸۸-۹۳) را در قالبی انسانی تر انتظام دهد. این کاری است خطیر، هیجان آور و ارزنده که با دشواریهای بسیار بزرگی همراه است. ما، در نخستین مراحل سازماندهی حسابهای درآمد ملی نیز با بسیاری از این قبیل دشواریها مواجه بودیم. می توان انتظار داشت که مسئله تنظیم ترازنامه های انسانی نیز در پی مشکلاتی اولیه به صورت امری عادی درآید. چنانچه ریچارد جالی^۱ با بصیرت خاص خود متذکر شده است: "دگرگونیها را خیلی آسان قلمداد نکنیم، اما غیرممکن هم جلوه ندهیم."

۲) بُعد انسانی در فرآیند تعدیل

مدتی است در باب این که آیا فرآیند تعدیل با توسعه انسانی سازگار است یا نه، بحث داغی در گرفته است. وقت آن است که تکلیف این بحث را روشن کنیم. هر فرآیند تعدیلی که متضمن پشتیبانی و پیشبرد توسعه انسانی نباشد، محکوم به شکستی اندوهبار است.

در سطح مفهومی، کمی عجیب به نظر می آید که در حالی که تعارض فرض شده بین سیاستهای تعدیلی و رشد همراه با توسعه انسانی در چند سال گذشته بر بحثهای مربوطه در سطح جهانی حاکم بوده، در باب آن سرمایه گذاری فکری به ترتیبی که واقعا "در خور مسئله بوده باشد، به عمل نیامده است. یکی از مکتبها بر این باور است که سیاستهای تعدیلی و رشد همراه با توسعه انسانی واقعا "در تضاد بوده و در چارچوب سیاستهای ملی یا جهانی نمی توانند با یکدیگر سازگاری داشته باشند. استدلال این جریان فکری آن است که در حالی که سیاستهای معطوف به رشد مستلزم گسترش عرضه است، سیاستهای تعدیلی به مدیریت کوتاه مدت تقاضا نیاز دارند. همچنین این دلیل اقامه می شود که اگر سیاستهای مبتنی بر توسعه انسانی نیازمند دخالت بیشتر و حضور وسیعتر دولت، بویژه در بخشهای بهداشت و آموزش و پرورش است، سیاستهای تعدیلی به تصحیح ناهنجاریهای قیمت، نقش قزوتتر برای مکانیسم بازار و دخالت محدودتر دولت احتیاج دارند.

باید این تر را بادقت بسیار بررسی کنیم، زیرا تعارض فرض شده میان سیاستهای تعدیلی و رشد همراه با توسعه انسانی ممکن است بیشتر جنبه صوری داشته باشد تا جنبه واقعی، در واقع تخصیصهای فعلی منابع در بسیاری از کشورهای در حال توسعه بی نقص نیستند و اگر مدیریت تقاضای بهتری وجود داشته باشد، اگر تصحیح ناهنجاریهای قیمت در کار باشد، اگر دخالتهای غیرضروری دولت در بسیاری از صنایع کاهش یابد و بالاخره اگر کنترلهای اقتصادی و اداری ناکارآمد و توأم با فساد کمتری اعمال شود. در آن صورت این اقدامات غالبا "به آزاد شدن منابع به شدت مورد نیاز و بسیار ارزشمندی، هم برای رشد و هم برای توسعه انسانی، منتهی خواهند شد.

تجربه شخصی نگارنده در پاکستان نشان داده است که سیاستهای تعدیلی درست می توانند منابعی را برای نیل به سطوح رشد بالاثر و تخصیصهای بیشتر برای آموزش و پرورش، بهداشت و توسعه منابع انسانی

1. Richard Jolly

آزاد سازند. در طول شش سال گذشته، یعنی از ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۶، پاکستان نه تنها هزینه‌های خود را از بابت آموزش و پرورش و بهداشت کاهش نداده است، بلکه این قبیل هزینه‌ها را از ۸/۶ درصد کل هزینه‌های دولتی در سال ۱۹۸۰ به ۱۴/۲ درصد در سال ۱۹۸۶ افزایش بخشیده است. و این کار نه به بهای رشد صورت گرفته - زیرا درصد رشد تولید ناخالص ملی در طول این دوره حدوداً "۶/۵ درصد در سال بوده است - و نه به قیمت توسعه انسانی. در عوض این امر از طریق یک رشته دگرگونیهای سیاستی ساختاری که همزمان با رشد همراه با توسعه انسانی، تعدیل بسیار به تأخیر افتاده‌ای را امکانپذیر می‌ساخت، تحقق یافته است. برای مثال در طول این دوره کنترل‌های اقتصادی کاهش یافت، محدودیتهای مقرراتی برداشته شد و ناهنجاریها و سوبسیدها کمتر شد. برخلاف باور عمومی، بسیاری از سوبسیدهایی که در کشورهای در حال توسعه بر جای هستند، به نفع توانگران و قدرتمندان و عموماً "نخبگان شهری عمل می‌کنند. در این حالت کاهش آنها غالباً "این کشورها را به پیگیری برنامه‌های مردمی تری که متضمن فایده برای اکثریت بزرگتری هستند، قادر می‌سازد. از این رو دستیابی به تعدیل همراه با رشد و توسعه انسانی نه تنها قرین هیچ تناقضی نیست، بلکه از لحاظ فکری و سیاستگذاری خود تعارض در طراحی برنامه‌ها و سیاستهای مناسب مطرح می‌سازد. درست نیست که ناکامیابی خود در جبهه سیاستگذاری را با عنوان کردن ناسازگاری بین این دو هدف در سطح مفهومی توجیه کنیم.

تعارض مفهومی تلفیق این دو مقوله همانند تعارضی است که در سالهای نخستین دهه ۱۹۷۰ در ارتباط با تلفیق دیدگاههای متعارض مکتب رشد و مکتب توزیع، مطرح شده بود. در آن هنگام یکی از مکتبهای فکری بر این عقیده پای می‌فشرد که کشورهای در حال توسعه می‌باید رشد تولید ناخالص ملی را بیش از هر چیز دیگر و جبهه همت قرار دهند، زیرا در غیر این صورت تنها به توزیع مجدد فقر نایل خواهند شد. مکتب فکری دیگر، با همان شور و حرارت، چنین استدلال می‌کرد که اگر رشد تولید ناخالص ملی تنها فکر و ذکر همه باشد، این امر به تمرکزهای جدی درآمد و ثروت خواهد انجامید و در این صورت کیفیت زندگی می‌تواند، در عین افزایش تولید ملی، تنزل یابد. بدین ترتیب مقوله‌ای فکری مطرح بود: آیا تلفیق سیاستهای رشد و توزیع در چارچوب برنامه‌ریزی ملی امکانپذیر است؟

رتال علم علوم انسانی

جامعه علمی و روشنفکرانی که برای پاسخگویی به این مشکل گردهم آمده بودند، تلاش هماهنگی را در مؤسسه‌های مختلف آغاز کردند. بالاخره گروهی متشکل از اندیشمندانی چون هانس سینگر^۱، دادلی سیرز^۲، ریچارد جالی و مانند اینها و به ریاست هولیس چنری^۳ که به مدت دو سال به هزینه بانک جهانی (در آن هنگام تحت ریاست رابرت مک‌نامارا) در مؤسسه ساسکس بریتانیا کار کرده بودند و نگارنده نیز در کار آنها سهمی اندک داشت، در این باب تحلیل تازه‌ای ارائه نمودند. حل معما، همانند بسیاری حقایق، ساده بود. آری، بهره‌زایی^۴ افزونتر لازم است، لکن بگذارید این پرسش را عنوان کنیم که بهره‌زایی چه کسی و برای چه کسی؟ آیا بهره‌زایی اکثریت جمعیت نیز از طریق تلفیق سیاستهای رشد و توزیع مورد نظر است؟ اگر چنین است

1. Hans Singer

2. Dudley Seers

3. Hollis Chenery

۴. بهره‌وری، بازدهی = productivity

پس توزیع مجدد داراییها و خدمات عمومی نیز می‌باید مورد توجه قرار گیرد .

در شعاع این موفقیت فکری ، سیاستگذاران ملی بر تجدید نظر در استراتژیهای برنامه‌ریزی توسعه خود همت گماشتند . اندازه‌گیری نمودارهای فقر و تشریح اقدامات سیاستی برای افزایش بهره‌زایی فقرا همان قدر در برنامه‌ریزی عمومیت یافت که سنجش رشد تولید ناخالص ملی و اتخاذ سیاستهای معطوف به افزایش تولید . در سطح بین‌المللی ، رابرت مک نامارا با بینش و پویایی خاص خود ، پرچم افزایش بهره‌زایی فقرا را به دوش کشید و همه خط‌مشیها و برنامه‌های وامدهی بانک [جهانی] را در آن جهت سوق داد . او با جانبگیری مستمر و موثر خود توانست بر سیاستهای کلیه "موسسه‌های [مالی] بین‌المللی و دیگر و همچنین بر اندیشه سرتاسر دنیا تأثیر بخشد .

بر حول محور مسائل مرتبط با تعدیل همراه با رشد و توسعه انسانی نیز باید تلاش فکری مشابهی به عمل آید . موسسه‌های پژوهشی باید پیشقدم شده و برای دستیابی به ترکیب مناسبی از این مقوله‌ها که در اصل با هم سازگارند ، کاری تحلیلی و جدی بر عهده گیرند .

پیگیری مسئله در سطح سیاستگذاری ملی ، تعارض دوم به شمار می‌آید . برای کشورهای در حال توسعه چندان افتخارآمیز نیست که همه مشکلات داخلی خود را به عوامل خارجی نسبت دهند و برای توجیه کمکاری خود در زمینه مسائلی که اصالتاً "ماهیتاً ساختاری است و حل و فصل آنها تنها از سیاستگذاران و برنامه‌ریزان ملی ساخته است ، اوضاع نامساعد بین‌المللی را بهانه کنند . مدتی پیش جولیوس نایرره^۱ با لحنی بحق یا سن‌آلود پرسید : آیا ما باید برای پرداخت بدهیهایمان بچه‌های خود را از گرسنگی بکشیم ؟ طرح این سؤال که "آیا برای افزودن بر هزینه‌های دفاعی ما باید بچه‌های خود را از گرسنگی بکشیم ؟" نیز همان قدر موجه است . زیرا واقعیت غم‌انگیز آن است که در کشورهای در حال توسعه کم درآمد ، هزینه‌های آموزش و پرورش و بهداشت به‌عنوان نسبتی از هزینه‌های دولت مرکزی از ۲۱ درصد در سال ۱۹۷۲ به ۹ درصد در سال ۱۹۸۲ کاهش یافت و این در حالی بود که در همان فاصله زمانی هزینه‌های دفاعی همه کشورهای در حال توسعه از ۷ میلیارد دلار به بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار افزایش پیدا کرد . بنابراین آیا بی‌مناسبت خواهد بود که بپرسیم : زمانی که بچه‌های ما در نیمه شب برای شیرگریه می‌کنند ، می‌توانیم به جای شیر به آنها تفنگ بدهیم ؟

هزینه‌های دفاعی تنها منبع و یگانه گواه نابخردی کشورهای در حال توسعه در تخصیص منابع داخلی ـ شان به‌شمار نمی‌روند . دامنه بی‌کفایتی و فسادبخش دولتی در بسیاری از کشورهای مذکور از ۲۰ درصد بودجه عمومی تجاوز می‌کند . مع هذا انتقادهای ما از گاه‌های جزئی کمکهای خارجی ، در زمانی که مدیریت اقتصادی منسجم‌تری تواند منابع بسیار بیشتری را برای رشد و نیازهای شروع توسعه انسانی آزاد سازد ، پایانی نمی‌شناسد .



1. Julius Nyerere (رئیس‌جمهور سابق تانزانیا)

هنگامی که پاکستان با ضرورت برنامه مصون سازی کودکان خود مواجه شد، چه امکاناتی لازم بود؟ پنج سال پیش پوشش واکسیناسیون برای کودکان پاکستانی از ۵ درصد تجاوز نمی کرد. این پوشش اکنون ۷۵ درصد است. این یکی از چشمگیرترین نمونه ها در زمینه حفظ جان کودکان بوده است، چرا که در حال حاضر از مرگ ۱۰۰۰۰۰ کودک در سال جلوگیری می شود. آیا برای انجام این کار ما به کمک خارجی بیشتری نیاز پیدا کردیم؟ آیا مجبور شدیم میزان رشد خود را کاهش دهیم؟ نه، تنها کاری که کردیم این بود که احداث یک باب بیمارستان گرانقیمت شهری را پنج سال به تعویق انداختیم. همین اقدام به تنهایی تمام هزینه برنامه مصون سازی کودکان کشور را تأمین کرد.

(۳) بُعد انسانی در تصمیمهای بین المللی

اگر بناست که بُعد انسانی بازتاب کاملی در سیاست اندیشیهیها داشته باشد، مراکز قدرت در کشورهای در حال توسعه را باید خط مقدم مبارزه دانست. مع هذا آگاهی کامل از این مسئله باید در سطوح تصمیمگیری بین المللی و برنامه ها و اقدامات کمک دهندگان دوجانبه و چندجانبه نیز پدیدار شود. در این زمینه حداقل چهار مسئله را باید مورد توجه قرار داد.

نخست اینکه بازبینی سالانه برنامه های توسعه و مشورتهای هماهنگ شده در زمینه برنامه ریزی اقتصادی، در حال حاضر امتیازی است که به بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و بانکهای توسعه منطقه ای اختصاص دارد. کارگزاریهای تخصصی سازمان ملل متحد که به مسائل توسعه اقتصادی در سطح خرد می پردازند - سازمان تربیتی، علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو)، سازمان جهانی بهداشت، صندوق حمایت از کودکان ملل متحد (یونیسف)، برنامه عمران ملل متحد، صندوق ملل متحد برای فعالیتهای جمعیتی، سازمان بین المللی کار و غیره - معمولاً از این امتیاز محروم هستند. همچنین این کارگزاریها عموماً در هیئتهای چندجانبه و گروههایی که بازبینی فراگیر برنامه ها و طرحهای سالانه توسعه را انجام می دهند، حضور ندارند. اگر بناست که توسعه انسانی جایگاهی محوری داشته باشد، باید در دو مورد اصلاحاتی صورت گیرد. از یک طرف بانک جهانی و بانکهای توسعه منطقه ای باید از برج عاج دلمشغولی کلان در ارتباط با حسابهای درآمد ملی و برنامه ریزی تولید به سطح مسائل توسعه انسانی پایین بیایند و از سوی دیگر ضروری است که کارگزاریهای ذی ربط سازمان ملل متحد در بازبینیهای سالانه و مشاوره های معطوف به سیاستگذاری شرکت داده شوند. این کار را می توان علاوه بر مشارکت منظم آنها در گروههای مشورتی و هیئتهای چندجانبه، از طریق حضور کارشناسان آنها در هیئتهای سالانه بانک جهانی تحقق بخشید. در حال حاضر بین نهادهای برتن وودز و دستگاههای سازمان ملل متحد جدایی عجیبی وجود دارد که به صورت دوگانگی بزرگی در مشورتهای ارائه شده در زمینه مسائل مالی و انسانی انعکاس می یابد. برای غلبه بر این جدایی باید تدبیرهای عملی اتخاذ گردد...

دوم آن که شرایط فعلی برای تصویب وامها باید مورد تجدید نظر قرار گیرد. علاوه بر شرایط کلان از

۱. Bretton Woods (واقع در ایالت نیوهمپشایر ایالات متحده آمریکا و محل برگزاری کنفرانسی در سال ۱۹۴۴ که به موافقتنامه های پولی و مالی و ایجاد صندوق بین المللی پول و بانک جهانی انجامید - م. م.)

بابت اقدامات بودجه‌ای و تدابیر مرتبط با تراز پرداختها یا شرایط بخشی از جهت دگرگونیهای سیاستی یا نهادی مقتضی، لازم است که از بابت حداقلهای تغذیه، سطوح اشتغال و سقف هزینه‌های آموزش و پرورش و بهداشت نیز شرایطی در نظر گرفته شود. از این رو مناسب خواهد بود که بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به منظور گنجاندن بعد انسانی و مشارکت کامل کارگزاریهای سازمان ملل متحد در بازبینیهای مربوطه، به بررسی دگرباره‌ای در مجموعه شرایط خود اقدام کند.

سوم این که سطوح وامدهی خارجی برای برنامه‌های توسعه منابع انسانی از قبیل آموزش و پرورش و بهداشت، به نسبت اولویت - هرچند نه در حد کفایت - آنها در برنامه‌ریزی توسعه ملی، عموماً "درصد بسیار کمتری از کل کمکهای بین‌المللی را تشکیل می‌دهد. با توجه به محدودیتهای کلی منابع مالی، نیروهای آزاداندیش به منظور تأمین اولویتهای بالا برای مسائل توسعه منابع انسانی، معمولاً "باید در مبارزه داخلی شدیدی درگیر شوند. این بخشها با سطح پایینی از هزینه‌های ارزی و سطح بالایی از هزینه‌های مستمر، جزء مصرف‌کنندگان عمده منابع داخلی محسوب می‌شوند. از این رو وزیران دارایی عموماً "تمایلی به تأمین مالی بخشهای مزبور ندارند. اولویت پایین این بخشها در تخصیصهای کمک‌دهندگان بین‌المللی، این بی‌میلی را تشدید می‌کند. من خود مدتهاست که به کمک‌دهندگان خارجی پاکستان این نکته را یادآوری می‌کنم که حتی بعد از آن که ما تخصیصهای برنامه‌های خود به بخشهای توسعه اجتماعی و انسانی را، چنانکه غالباً "از سوی اعضای کنسرسیوم کمک‌دهندگان خارجی توصیه می‌شد، به ۲۰ درصد کل تخصیصها رساندیم، کمکهای آنها به بخشهای مذکور همچنان از ۵ درصد کل کمکها فراتر نرفته است. فعلاً "امیدواری به این که آنها قول خود را بیشتر با عمل همراه کنند، تنها کاری است که می‌توان انجام داد.

در خاتمه بگذارید پیشنهاد مشخصی ارائه دهم. دشواریهای توسعه انسانی شاید در کشورهای پرجمعیت آسیای جنوبی در حادثترین شکل خود مطرح بوده باشد. هفت کشور این منطقه - هند، پاکستان، بنگلادش، نپال، سریلانکا، مالدیو و بوتان - اخیراً "در اتحادیه آسیای جنوبی برای همکاریهای منطقه‌ای گردهم آمده‌اند. جمعیت این منطقه به یک میلیارد نفر بالغ می‌شود که اکثر آنها بی‌سوادند و دچار سطوح تغذیه پایین و درصد مرگ و میر بالایی هستند. منطقه مزبور با وجود وضعیتی خوب از لحاظ رشد تولید ناخالص داخلی، از بعد انسانی کارنامه‌ای نامطلوب داشته است. ۸۰ درصد جمعیت مطلقاً "فقیر جهان در این منطقه به سر می‌برند. برای سال ۲۰۰۰ چرا برنامه‌های برای توسعه انسانی این منطقه تهیه و اجرا نکنیم؟

برنامه‌ریزان توسعه ملی می‌توانند اولین قدم را در این راستا بردارند. آنها می‌توانند هدفهای ملی مربوط به خود برای سال ۲۰۰۰ را برحسب سطوح تغذیه، باسوادی، شاخصهای بهداشت و رشد جمعیت تنظیم کنند. هدفهای مذکور را می‌توان یک کاسه کرد و در اجلاس سران اتحادیه آسیای جنوبی برای همکاریهای منطقه‌ای به تصویب رساند. در واقع من امسال برنامه‌ریزان منطقه را به آغاز چنین فرآیندی دعوت خواهم کرد.



گام بعدی عبارت خواهد بود از بسیج پشتیبانی و منابع بین‌المللی برای برنامه‌ای که بدین‌سان فراهم شده باشد. در حالی که دیرزمانی است که دوره‌ی طرح مارشال^۱ به سر آمده، برنامه واقع‌بینانه‌ای برای توسعهٔ انسانی یک میلیارد انسان - که تا سال ۲۰۰۰ سیصد میلیون دیگر بر آن افزوده خواهد شد - می‌تواند توجه قانونگذاران و افراد دودل را در کشورهای در حال توسعه برانگیزد. چنین برنامه‌ای در صورت همراه بودن با کاهش‌های تفاهم شده و مرحله‌ای هزینه‌های نظامی که هم‌اکنون از ۱۲ میلیارد دلار در سال تجاوز می‌کند، می‌تواند بیش از پیش جالب توجه باشد. در حالی که این پیشنهاد ممکن است با دشواریهای عملی بسیاری مواجه گردد دست‌کم ارزش آزمودن را خواهد داشت، چرا که همه کشورهای ذی‌ربط می‌توانند از رهگذر همکاری در زمینه توسعهٔ انسانی منتفع گردند.

نتیجه‌گیری

بعد انسانی توسعه را نباید تنها پیرایهٔ دیگری بر گفتگوهای معطوف به توسعه تلقی نمود، بلکه آن را باید چشم‌اندازی کاملاً تازه و شیوه‌ای انقلابی در دگرسازی رهیافت قراردادی به امر توسعه دانست. چنانچه در تفکر خویش به چنین گذری نوین دست یابیم، در آن صورت و در زمانی که بالاخره انسانها به جای آن که به عنوان پسماند فرآیند توسعه تلقی شوند، هدف و موضوع آن به شمار می‌آیند و نه یک مفهوم انتزاعی فراموش شده بلکه واقعیتی زنده و پویا، نه قربانیان یا بردگان بی‌پناه فرآیندی که خود آغازیده‌اند بلکه فرمانروایان آن محسوب می‌گردند، تمدن و دموکراسی ممکن است در مسیر پیشرفت خود سنگ راه‌شمار دیگری را پشت سر گذارد. بی‌تردید دستیابی به تفوق قطعی مردم در توسعه اقتصادی، در بی‌دهه‌هایی چند از تجربه توسعه، مبارزه‌ای هیجان‌انگیز تواند بود.

پرونده‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تأمین آب روستاها

اقتصاد شناسی و سیاست آن در کشورهای در حال توسعه

نویسندگان: رابرت ج. ساندرس و جرمی ج. وارنر

مترجم: مرتضی هنری

منتشر می‌شود

۱. George C. Marshall، وزیر خارجه ایالات متحده آمریکا (۱۹۴۷-۴۹) که برنامه وسیعی برای بازسازی اروپا در دوره بعد از جنگ جهانی دوم ارائه داد. - م.